



۲۰۱۸/۰۴/۲۹

محمد نذیر تنویر

«ناھید شهید» در لابلای خاطرات از یاد رفته^۱

بمناسبت سی و هشتمین سالروز تظاهرات متعلمین و محصلین (نهم ثور ۱۳۵۹) شهر کابل نسبت به اشغال کشور شان:



نوشته و گرافیک دیزاین: انجنیر محمد نذیر تنویر

تذکر:

شاید در ذهن هر هموطن ما خطور نماید، که «چرا احساس «قیام های قبلی»، در «شهرنشینان فعلی» نیست؟» در حالی که در دور دوم تجاوز (تجاوز امریکا و ۴۹ کشور هم پیمانانش)، سطح آگاهی مردم بالاتر از دور نخست تجاوز (تجاوز شوروی) بود، و در ضمن از تجربیات سرشار جهاد نیز برخوردار بودند.

^۱ - منبع: کتاب «از پلچرخ تا گوانتانامو» فصل «دومین بازداشت»

بنده این مطلب را در مقاله جداگانه مورد بحث قرار داده بودم که علاقمندان می توانند آنرا در «گوگل» زیر عنوان «چرا احساس «قیام های قبلی»، در «شهرنشینان فعلی» نیست؟» جست و جو نمایند؛ چونکه صفحه بنده (۲afghan) با تمامی مطالب و البوم های آن، از صفحات مجازی فضای انترنتی حذف گردید.

همچنان خوانندگان محترم باید حالت «تنظیم های جهادی» را در همان مقطع تصور نمایند، نه به حالت انحرافی کنونی!



بخش اول:

ششم ثور ۱۳۵۹:

...

ششم ثور ۱۳۵۹، روز توزیع کمک های تعاونی «کشور شورا ها» به شاگردان «لیسه نادریه» بود، اما شاگردان ضمن آنکه حاضر به دریافت آن نبودند، گرفتن آنرا نوعی اشتراک در جرم «اسارت کشور» شان می دانستند. اداره لیسسه تصمیم گرفت تا در ختم دروس، این «کمک های تعاونی» را به طوری جبری در صحن لیسسه، برای شاگردان توزیع بدارد. همان روز برحسب تصادف در منزل بودم که زنگ دروازه به صدا آمد. نورالله را در عقب در یافتم که درین رابطه مشوره ام را می خواست، و در ضمن بیان داشت که شاگردان چاره ای جز گرفتن کمک ها ندارند. **بزرگی و عظمت این نوجوانان که دریافت کمک از کشور متجاوز را برای شان ننگ و عار می پنداشتند، جا دارد تا در صفحات تاریخ کشور درج و به احساس شان ارج گذاشته شود.**

چنان قرار گذاشته شد تا بعد از دریافت کمک ها، آن را در بیرون محوطه مکتب به آتش بکشانیم. آتش بزرگی در سرک شرقی لیسسه نادریه، جمعیت عظیمی را در آن ساحه گردهم آورده بود. هر آنقدر که زبانه های شعله های آتش بالا می گرفت، بر تعداد جمعیت آنجا نیز افزوده می گشت. یکی از شاگردان که قبلاً پتلون تعاونی را بر تن کرده بود، در جمع متعلمین پیوست و توجه دیگران را به خود جلب داشت. همه بر وی هجوم برده و پتلون را از تن او بیرون آورده و در آتش پرتاب نمودند. اوج احساسات زود بالا گرفت و فضا را از روال عادی اش بیرون ساخته و به شکل تظاهرات در آورد. حضورم در آنجا و تماس های پیهم نورالله، شاگردان تیزهوش حلقه ما را که با من شناسایی نداشتند متوجه گردانید. تظاهرات به سوی پارک زرنگار به حرکت افتید و در حالی که جوانان در اوج احساسات شان بودند، نظم را رعایت نموده، و مسالمت آمیز به پیش می رفتند.

این آغاز تظاهرات خیابانی «متعلمین و محصلین» شهر کابل نسبت به اشغال کشور شان بود که کمتر در نوشته ها به چشم می خورد. شعار های این تظاهرات نیز منظم و مسالمت آمیز و دارای پیامی از برای متجاوزین بود و همه فریاد سر می دادند که:

«کمک نمی خواهیم - آزادی می خواهیم!»

بعد از چند صد متر راهپیمایی، شعار های «الله اکبر» و «شوروی خاک ما را ترک کن!» به تظاهرات، شکل انقلابی را داد. تظاهرات از «چهار راهی شهرار» به سمت جاده بزرگی که به تعمیر انحصارات منتهی می گشت دور زد و درین لحظات افرادی مشکوکی در صفوف تظاهر کنندگان رخنه نمودند. جیب های خاد از عقب، جلو و سمت چپ (جاده آمد) تظاهرات را زیر نظر داشتند. زمانی که «لاری های ترپالدار» نظامی در صحنه حضور یافتند، افراد مشکوک شروع به سنگپرازی نمودند. خادیسست ها این عمل را دستاویز قرار داده و در آغاز شروع به فیرهای هوایی نمودند. تظاهر کنندگان که از سه جهت قبلاً در محاصره بودند چاره ای جز حرکت در جهت «تانک ذخیره» نداشتند. اما در آن مسیر منازل رهاپیشی پهلوی هم چنان قرار داشتند که مسیر را بسته بودند؛ به جز یگانه محوطه یکه در آن «ورکشاپ موتر» قرار داشت.

تظاهر کنندگان سعی داشتند تا حصار های جانبی را بشکنانند و از آن عبور نمایند، اما با اثابت مرمی و زخمی شدن ده ها تن، وحشت زده به طرف محوطه ورکشاپ هجوم بردند. شکار به دام افتید و خادیسست ها، متعلمین را جدا جدا، دستگیر و در لاری های نظامی بار می کردند.

احساس کردم که «محصل بودنم» در جمع متعلمین؛ آن هم محصل پوهنخی انجنیری، خطریسست جدی که نباید به دام ایشان بیافتم. موتر های کهنه در کنار هم تا دیوار جنوبی محوطه قرار داشتند. با یک پرش برق آسا از یک «بانست موتر» به «بانست موتر» دیگر، تا آنکه خود را به دیوار رسانیدم. در حالی که باران مرمی به سمت می بارید، خود را در محوطه جنوبی ورکشاپ پرتاب نمودم.

خانمی که در داخل محوطه خانه اش بود، با دیدن ام فوراً در حویلی را بست و گفت:

«من آنها را مصروف نگه میدارم و خودت به سمت «تانک ذخیره» - حویلی به حویلی محوطه ها را عبور کن تا آنکه به سرکی منتهی می شوی که با این سرک راه ندارد».

این ساحه که قبلاً «جبه زار» (چمنزار) بود، از آب روهای زیادی تشکیل یافته، که مانع امتداد سرک ها از هر جهت می گردید. با ساحه آشنایی قبلی داشتم و به فرار خود در جهت «تانک ذخیره» ادامه دادم. زمانی که از محل دور گشتم خواستم دوباره داخل ساحه کارته پروان گردم. از طریق کوه آسمایی به طرف کارته سخی و جمال مینه رفته و داخل ساحه پوهنتون گشتم.

خبر تظاهرات و سرکوب آنها برای حلقه های ارتباطی خود داده و دیری نگذشت که این خبر - همه ساحات پوهنتون را زیر پوشش خود درآورد. از اینکه محصلین پوهنتون خود نیز از اشغال کشور شان رنج می بردند منتظر چنین لحظات بودند تا احساسات شان را به تمثیل کشانند که **تظاهرات ۶ ثور را می توان سرآغاز تظاهرات سال ۱۳۵۹ نامید**. هر چند که این تظاهرات بعد از یک فاصله کوتاه (سه کیلومتری) با خشن ترین نوع، سرکوب گردید اما بجا خواهد بود تا ازین شهامت و جرأت متعلمین لیسه نادریه در تاریخ به نیکویی نام برد.

بخش فرهنگی حوزه مرکزی کابل که توسط **حمیدالله** (استاد اکبر) رهبری می گشت، نقش کلیدی و مؤثری در اعتراضات قشر تحصیل کرده داشت؛ آنها در شرایطی که کمونیست ها «ادعای روشنفکری» داشتند و آنها را به خورد جامعه می داند که گویا تحصیل کرده ها، ستون اصلی و هسته مرکزی اندیشه های شان را تشکیل می دهد. اما دهه اول ثور ۱۳۵۹ بر بطلان این ادعا خط درستی را در تاریخ کشور کشید، و یک بار دیگر به اثبات رسانید که مردم این خطه بر هیچ چیزی جز «اسلام» قانع نخواهند شدند.

درین روزها تنظیم و رهبری تظاهرات از طریق شبنامه‌ها شکل می‌یافت. شبنامه‌هایی که در اوراق نازک رنگی توسط ماشین‌های «گستتتر» به چاپ می‌رسید. گستتترهای که عمدتاً از ارگان‌های تحصیلی به شکل «نوبت وار» استفاده می‌گردید تا در شناسایی آن، سهولت پیش نیاید. هرچند آغاز سمستر اول سال ۱۳۵۹ برایم دوره‌ستاز بود و نباید در پوهنتون حضور می‌داشتم؛ اما جهت پیشبرد فعالیت‌های فرهنگی، گاه و بیگاه به مکاتب و پوهنتون سر می‌زدم. فضای محل کار بعد از گذشت چند هفته برایم مطمئن و قابل اعتماد گشت و در غیاب من، همصنفی ام **صابر جان** که وی نیز در آنجا دوره‌ستاز خود را سپری می‌نمود - بجایم امضاء می‌نمود.

حتی امضای خود را چنان طراحی و شکل داده بودیم که در بین آن علامه «چلیپا» شکل می‌یافت تا به راحتی خانه‌های از قبل «چلیپا» شده (در کتاب حاضری مامورین) را بتوانیم دوباره با امضای خود پُر نمایم.

بیشترین کارمندان ریاست تعمیرات (شهرسازی) روحیه ضد اشغالگران را داشتند. ایشان تشنه اخبار و گزارشات مجاهدین، خصوصاً حوزه مرکزی کابل بودند که از طریق من مرفوع شده و همین علت باعث بسیج یک تعداد زیادی از کارمندان در شعبات مختلف گردیده بود. جای تعجب و جالب در آن بود که حتی کارمندان پکت «وارسا» که در آنجا ایفای وظیفه داشتند (بجز "ننه شه" نقشه کش شعبه ما)، همه دارای نیات نیک و برخورد خوب با من بودند، حتی بعضی اوقات ابراز نگرانی از «بی باکی‌هایم» در فعالیت‌ها می‌نمودند. سرانجیر چکسلواکی شعبه میخانیک، روزها با من بحث‌های فلسفی را به راه می‌انداخت، مهندسان و نقشه‌کش‌های روسی و پولندی که بیشترشان از طبقه اناث بودند ضمن آنکه در برابر فعالیت‌هایم حساسیت نشان نمی‌دادند بعضی اوقات به حلقه‌های ما می‌پیوستند تا از جریانات آگاهی بیشتر حاصل نمایند. چنین فضا و بالا گرفتن حس اعتماد در محل کار، جسارت و بی باکی بنده را در فعالیت‌ها، بالا برده و به جایی رسانده بود که شبنامه‌ها، همچو اوراق عادی دست بدست می‌شدند. نظر به قلت مواد فرهنگی، در اخیر روز شبنامه‌ها را دوباره جمع‌آوری نموده که بعداً به دسترس متعلمین و محصلین قرار می‌گرفت.

دهه اول ثور ۱۳۵۹ روزهای پُر شور و پُر تحرکی را در صفحات تاریخ کشور ثبت دارد. حرکت‌های مختلف و وسیع در تمامی ارگان‌های تحصیلی آغاز یافته بود. حلقه‌هایی از پسران و دختران در محوطه‌های مکاتب و پوهنخی‌ها، دورهم جمع می‌شدند و سخن از آرمان‌های دینی و کشوری‌شان را می‌زدند. بعضاً این صحبت‌ها به شعارها شکل می‌یافت و احساسات‌شان را بر روی دیوارها حکاکی می‌داشتند.

دیوارهای پوهنخی انجیری ممثل اراده ملت بود که با شعارهای آزادی طلبی مزین شده بودند. زمانی که جیب‌های خاد از آن محل عبور می‌کردند، با فریاد‌های بلند - «لعن و نفرین» می‌شدند. در چنین «حال و هوا»، خبر تظاهرات لیسه‌غازی و دارالمعلمین که دوستم **عتیق الله «لنگر»** مسئولیت آنرا پیش می‌برد - بر فضای پوهنتون رخنه کرد. زمانی که به آنجا رسیدم، چنان پیدا بود که تظاهرات در همان محل، و در همان لحظات آغازینش، سرکوب و متواری شده باشد، اما پسران و دختران قهرمان تاهنوز در خیابان‌ها حضور داشتند.

بخش دوم:

هشتم ثور ۱۳۵۹:

هشتم ثور بعد از متواری شدن تظاهرات، دختران لیسه سوریا و رابعه بلخی در برابر خانه "جلالر" در کارته چهار ...

(ادامه این وقایع تاریخی را در بخش دوم تعقیب نماید)

